

(فصل چهاردهم)

وقتی خدا دور بنظر می رسد

"من منتظرم تا خداوند ما را یاری کند، هر چند اکنون خود را از قوم خویش پنهان کرده است. تنها امید من اوست." (اشعیا ۸: ۱۷)

برخلاف آنچه احساس می کنید، خدا واقعی است. وقتی مسائل در زندگی شما به خوبی پیش می روند، خدا را پرستیدن خیلی راحت است. وقتی او غذا، دوستان، خانواده، سلامتی و موقعیتهای شاد شما را تدارک دیده باشد. اما موقعیتهای همیشه باب طبع ما نیستند. در چنین لحظاتی چگونه خدا را می پرستید؟ وقتی خدا میلیونها کیلومتر دور بنظر می رسد، چه می کنید؟

عمیق ترین مرحله پرستش، عبادت خدا با وجود درد، و شکر کردن خدا در زمان زحمت و اعتماد به او وقتی وسوسه شده اید، تسلیم شدن وقتی رنج می برید و دوست داشتن او وقتی به نظر دور می رسد، می باشد.

دوستیها اغلب با جدا بودن و سکوت آزموده می شوند، زمانی که از نظر فاصله فیزیکی جدا شده اید یا قادر به صحبت با طرف مقابل نیستید. در دوستی خود با خدا، همیشه احساس نزدیکی به او نخواهید کرد. فیلیپ یانسی زیبا نوشته که: "هر رابطه ای شامل زمانهای نزدیکی و زمانهای جدایی می شود، و در یک رابطه بین ما و خدا، هر قدر هم که نزدیک و صمیمی باشد، حرکت آونگ از یک سو به سوی دیگر خواهد بود." این زمانی است که پرستش مشکل می شود.

خدا برای اینکه دوستی شما با او رشد کند، آن را با دورانیهای به نظر جدایی آزمایش خواهد کرد. زمانهایی که به نظر احساس خواهد شد که او شما را ترک و فراموش کرده و خدا میلیونها کیلومتر دور احساس می شود. قدیس یوحنا صلیب به این روزهای خشکی روحانی، شک، و دوری از خدا به عنوان "شب تاریک نفس" اشاره می کند. هنری ناون آنها را "خدمت غیاب" نامید. ای. دبلیو. توزر آنها را "خدمت شب" نامید و دیگران به "زمستان قلب" اشاره می کنند.

پس از عیسی مسیح، احتمالاً داود بیشتر از هر کس دیگری نزدیکترین دوستی را با خدا داشت. خدا در اینکه او را "مردی موافق دل من" (اول سموئیل ۱۳: ۱۴؛ اعمال رسولان ۲۲: ۱۳) بنامد، لذت می برد. با این همه داود بارها از غیبت آشکار او شکایت کرد: "ای خداوند چرا دور ایستاده ای؟ چرا به هنگام سختی ها خود را پنهان می کنی؟ (زمزمور ۱۰: ۱)"

ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟ چرا دور ایستاده ای و ناله ام را نمی شنوی و به نجاتم نمی شتابی؟" (زمزمور ۱: ۲۲) "چرا مرا طرد کرده ای؟" (زمزمور ۲۲: ۲۳) همچنین زمزمور ۲۳: ۲۴، ۱۱: ۷۴، ۱۴: ۸۸، ۴۹: ۸۹

البته که خدا داود را واقعاً ترک نکرده بود، و او شما را نیز هرگز رها نمی کند. او مرتباً وعده داده: "او تو را تنها نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد." (تثنیه ۸: ۳۱، زمزمور ۲۸: ۳۷، یوحنا ۱۶: ۱۸، عبرانیان ۵: ۱۳) اما خدا وعده نداده که "شما همیشه حضور مرا احساس خواهید کرد." برعکس، خدا اعتراف می کند که گاهی اوقات او چهره اش را از ما مخفی نگه می دارد (اشعیا ۴۵: ۱۵). زمانهایی هست که او در زندگی ما غایب است و خود را پنهان می کند.

فلوید مک کلانگ این را چنین بیان می کند: "یک صبح بیدار می شوی و تمام احساسات روحانی ات محو شده. دعا می کنی ولی چیزی اتفاق نمی افتد. شریر را نهیب می دهی، ولی هیچ چیز عوض نمی شود. تمام تمرینات روحانی را می کنی... دوستانت برایت دعا می کنند... هر گناهی که می توانی بیاد بیاوری اعتراف می کنی، و از هر کس که می شناسی طلب بخشش می کنی. روزه می گیری... باز هم هیچ چیز اتفاق نمی افتد. و در تعجب قرار می گیری که این تاریکی روحانی تا کی ادامه خواهد داشت. روزها؟ هفته ها؟ ماهها؟ آیا روزی تمام خواهد شد؟... اینطور احساس می شود که دعاها تو به سادگی به سقف می خورد و برمی گردد. اینجاست که در ناامیدی مطلق فریاد می زنی: "بر سر من چه می گذرد؟"

حقیقت این است که مشکلی در شما نیست! این قسمت عادی آزمودن و رشد دادن دوستی شما با خداست. هر مسیحی حداقل یک بار این را تجربه می کند و معمولاً چندین بار. این احساسی دردناک و آزاردهنده است، اما برای رشد ایمان شما مسلماً حیاتی است.

با دانش به این مسئله ایوب وقتی نمی توانست حضور خدا را در زندگی اش احساس کند امید می بخشد: "به شرق می روم، او آنجا نیست. به غرب می روم او را نمی یابم. هنگامی که به شمال می روم، اعمال او را می بینم، ولی او را در آنجا پیدا نمی کنم. به جنوب می روم، اما در آنجا نیز نشانی از او نیست. او از تمام کارهای من آگاه است و اگر مرا در بوته آزمایش بگذارد مثل طلای خالص، پاک بیرون می آیم." (ایوب ۲۳: ۹ و ۱۰)

وقتی خدا به نظر دور می رسد، شاید شما احساس کنید که او بر شما خشم دارد یا بخاطر گناهی شما را تنبیه می کند. در واقع، گناه مشارکت صمیمی ما با خدا را قطع می کند. ما با گناه، روح خدا را محزون می سازیم و با ناطاعتی و نزاع و دعوا با دیگران، مشغولیت، دوستی با دنیا و گناهان دیگر، شعله مشارکت خود را با او خاموش می کنیم.

ولی اغلب این احساس طرد شدگی و غربت از خدا، ربطی به گناه ندارد، بلکه آزمایش ایمان است. آزمایشی که همه ما باید با آن روبرو شویم: آیا به محبت، اعتماد، اطاعت و پرستش خدا، حتی وقتی حضور او را به هیچ وجه احساس نمی کنی یا گواهی قابل رؤیت از کار او در زندگی ات نمی بینی، ادامه خواهی داد؟

یکی از اشتباهات معمول که اکثر مسیحیان امروزه مرتکب می شوند این است که آنها در پی تجربه ای هستند، تا اینکه در جستجوی خدا باشند. آنها دنبال احساس هستند و وقتی این احساس روی می دهد، اینطور نتیجه گیری می کنند که پرستش داشته اند. کاملاً اشتباه است! در واقع، خدا اغلب احساسات ما را کناری می زند، تا ما به آنها وابسته نباشیم. دنبال احساس بودن، حتی احساس نزدیکی به مسیح، پرستش نیست.

وقتی طفل مسیحی هستی، خدا به تو احساساتی می بخشد که پرستش تو را تأیید کند و اغلب خیلی از دعاهای خود محورانه و بسیار ناقص را پاسخ می دهد، تا تو بدانی که او وجود دارد. ولی در حالیکه در ایمان رشد می کنی، او تو را از این وابستگی ها، مانند از شیر باز داشتن جدا می کند. حضور مطلق خدا و ظهور حضور او، دو چیز متفاوت هستند. اولی واقعیت است و دیگری اغلب احساسی بیش نیست. خدا، حتی وقتی شما از حضور او آگاه نیستید، حاضر است و حضور او آنقدر عمیق است که قابل اندازه گیری با احساس محض نیست.

بلی، این درست است که او می خواهد حضور او را احساس کنید. ولی برای او این مسئله بیشتر مهم است که به او اعتماد و توکل کنید تا اینکه او را احساس کنید. این ایمان است و نه احساسات که خدا را خشنود می سازد. موقعیتهایی که ایمان شما را رشد خواهد داد، بیشتر آن زمانهایی خواهد بود که زندگی شما از هم می گسلد و خدا را نمی شود در هیچ جا پیدا کرد. این مسئله برای ایوب اتفاق افتاد. او در یک روز همه چیز را از دست داد- خانواده اش، تجارتش، سلامتی اش، و هر چه که داشت. دلسرد کننده تر و مأیوس کننده تر از همه اینکه در طی سی و هفت فصل کتابش، خدا چیزی نگفت!

وقتی نمی توانی بفهمی در زندگی ات چه اتفاق می افتد و خدا ساکت است، چگونه خدا را می پرستی؟ چگونه در حین بحران، بدون هیچ ارتباطی می توانی رابطه ات را حفظ کنی؟ چگونه چشمانت را به عیسی مسیح می دوزی، وقتی آنها پر از اشک است؟ تو آن کاری را که ایوب انجام داد، می کنی. "در حضور خدا به خاک افتاده، گفت: "از شکم مادر برهنه به دنیا آمدم و برهنه هم از این دنیا خواهم رفت. خداوند داد و خداوند گرفت. نام خداوند متبارک باد." (ایوب ۱: ۲۰)"

(۲۱)

به خدا آنچه را که دقیقاً احساس می کنی بگو. دل خود را نزد خدا خالی کن. هر احساسی را که می کنی در حضور او بریز. ایوب این کار را وقتی که گفت: "بگذارید غم و غصه ام را بیان کنم؛ بگذارید از تلخی جانم سخن بگویم." (ایوب ۷: ۱۱) انجام داد. او وقتی خدا به نظر دور می رسید فریاد زد: "چنانکه در روزهای کامرانی خود می بودم، هنگامی که سر خدا بر خیمه من می ماند." (ایوب ۲۹: ۴) خدا می تواند مسئله شک، عصبانیت، ترس، غم، پریشانی و سوالات تو را حل کند.

آیا می دانستید اعتراف ناامیدی و یأس شما به خدا، می تواند یک نوع اظهار ایمان باشد؟ داود در عین حال که به خدا توکل داشت و احساس ناامیدی می کرد، نوشت: "ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم." (مزمو ۱۱۶: ۱۰) این بنظر یک تضاد می باشد: من به خدا اعتماد دارم، اما مستمند هستم! صداقت داود، در واقع ایمان عمیقی را نشان می دهد: اول، او به خدا ایمان آورد. دوم، او ایمان داشت خدا به دعای او گوش فرا خواهد داد. سوم، او ایمان داشت خدا به او اجازه خواهد داد تا آنچه را احساس می کند ابراز کند و هنوز هم او را دوست داشته باشد.

به طبیعت غیر قابل تغییر خدا و اینکه خدا کیست متمرکز شو. بدون توجه به موقعیت و اینکه چگونه احساس می کنی به شخصیت غیر قابل تغییر خدا بچسب. آنچه در باره خدا حقیقت ابدی است و می دانی به خود یاد آوری کن: او نیکو است، او مرا دوست دارد، او با من است، او می داند من از چه چیزی می گذرم، او مواظبت می کند، و او نقشه خوبی برای زندگی من دارد. و. ریموند گفته: "هیچوقت در تاریکی آنچه را خدا در روشنایی به تو گفته فراموش نکن." وقتی زندگی ایوب از هم پاشید، و خدا ساکت بود، ایوب هنوز می توانست چیزهایی را بباید که خدا را برای آن پرستند:

- اینکه او نیکوست و با محبت است. (ایوب ۱۰: ۱۲)
- اینکه او قادر مطلق است. (ایوب ۴۲: ۲؛ ۳۷: ۵ و ۲۳)
- اینکه او به هر جزء زندگی من توجه دارد. (ایوب ۲۳: ۱۰؛ ۳۱: ۴)
- اینکه او کاملاً بر اوضاع مسلط است. (ایوب ۳۴: ۱۳)
- اینکه او برای زندگی من نقشه ای دارد. (ایوب ۲۳: ۱۴)
- اینکه او مرا نجات خواهد داد. (ایوب ۱۹: ۲۵)

به اینکه خدا وعده اش را عملی خواهد کرد، توکل کن. در طی دوران قحطی روحانی می باید با صبر و تحمل به وعده های خدا تکیه کنید، و نه بر احساسات خود، و این را درک کنید که او شما را به یک مرحله عمیق تر رشد سوق می دهد. دوستی بر اساس احساسات واقعاً سطحی و کم عمق می باشد.

پس با مشکل، وارد مشکلات نشو. موقعیتهای نمی توانند شخصیت خدا را عوض کنند. فیض خدا به همان قوت خود باقی است؛ او هنوز حتی با اینکه احساس نمی کنی، **طرفدار** تو است. ایوب در عدم وجود موقعیتهایی که او را تأیید کنند، همچنان بر کلام خدا ایستاده بود. او گفت: "از فرامین او سرپیچی نکرده ام و کلمات او را در سینه ام حفظ نموده ام." (ایوب ۲۳: ۱۲)

این اعتماد به کلام خدا در حالیکه هیچ چیز برای ایوب معنایی نداشت، باعث شد که او وفادار بماند. ایمان او در حین تمام این دردها، استوار بود: "اگر خدا برای این کار مرا بکشد، باز به او امیدوار خواهم بود." (ایوب ۱۳: ۱۵) وقتی احساس طرد شدگی از طرف خدا می کنی، و به اعتماد خود نسبت به خدا بدون توجه به احساسات ادامه می دهی، او را به عمیق ترین نوع می پرستید.

بیاد آور که خدا قبلاً برای تو چه کرده است. اگر خدا هیچ کاری هم هرگز برای تو نکرده باشد، هنوز بخاطر آنچه عیسی مسیح بر صلیب برای تو انجام داد، شایسته است که در باقی عمرت دائماً او را پرستی. **پسر خدا برای تو جان داد!** این بزرگترین دلیل برای پرستش است. متأسفانه، ما جزئیات وحشتناک عذابی را که خدا در قربانی خود به جای ما کشید، فراموش می کنیم. عادی شدن حقیقی، خودبینی را پرورش می دهد.

پسر خدا حتی قبل از مصلوب شدنش، در حالت برهنه شلاق خورد، آنقدر ضربه خورد که او را نمی شد شناخت، تازیانه خورده، تحقیر شده، مسخره شده، تاج خار بر سرش گذاشته و با حالت اهانت باری، آب دهان بر او انداخته شده، به او فحش داده شد و مردان بی رحم او را تمسخر کردند و با او بدتر از یک حیوان رفتار کردند.

پس از آن در حالیکه بخاطر از دست دادن خون زیاد تقریباً بی هوش بود، او را مجبور کردند که صلیب سنگین را کشان کشان به بالای تپه ببرد و بعد او را بر آن میخکوب کردند و در آنجا او را به حال خود رها کردند تا آرام، آرام عذاب مرگ جانکاه بر صلیب را بمیرد. در حالیکه خون بدن او تمام می شد، هوچی ها کنار صلیب ایستادند و با فریاد به او اهانت می کردند و دردهای او را به مسخره می گرفتند و ادعای او مبنی بر خدا بودن را به چالش می طلبیدند. به غیر از این، چون مسیح تمام گناه و قصورات بشریت را بر خود گرفت، خدا نگاهش را از آن منظره زشت برداشت، و عیسی مسیح در نومیدی و یأس تمام فریاد زد: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟" عیسی مسیح می توانست خود را نجات دهد. اما در آنصورت نمی توانست شما را نجات دهد.

کلمات، تاریکی آن لحظه را نمی تواند بیان کند. چرا خدا چنین سوء رفتار شریرانه و شوم را اجازه داد و تحمل کرد؟ چرا؟ تا شما از هلاکت ابدی در جهنم رهایی یابید و در جلال و شکوه او تا ابد شریک باشید! کتاب مقدس می فرماید: "زیرا خدا بار گناهان ما را بر دوش مسیح بی گناه گذاشت، تا ما بعنوان پیروان او، آنطور که مورد پسند خداست، نیک و عادل شویم." (دوم قرنتیان ۵: ۲۱)

عیسی مسیح همه چیز را ترک کرد تا تو بتوانی همه چیز داشته باشی. او مرد تا تو تا ابد زندگی کنی. و این تنها می تواند دلیلی شایسته باشد بر اینکه شما می باید شکرگزار باشید و او را پرستید. دیگر هرگز نباید این فکر به مغز شما خطور کند، که برای چه باید شکرگزار باشید.

نکته مورد توجه: برخلاف آنچه احساس می کنم، خدا واقعی است.

آیه حفظی: "شما را هرگز تنها نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد." (عبرانیان ۱۳: ۵)

سوالی که باید از خود بکنید: مخصوصاً وقتی که خدا به نظر دور می رسد، چگونه می توانم بر حضور خدا متمرکز بمانم.